

یاد مرگ: شورشوز یا زندگی ساز؟

درنگی نقادانه در کتاب:

حکمرانی ما: رویکرد مرگ آگاهانه به خط‌مشی‌گذاری و حکمرانی متعالی

www.Gholamrezakhaki.com

غلامرضا خاکی

مرگ در سایه نشست است به ما می نگرد

مرگ در ذات شب دهکده جاری است

سپهری

اشاره

دوستی پرسید: کتاب حکمرانی ما نوشته دکتر پورعزت را دیده‌ای؟!

پاسخ بله من مایه آن شد تا گفتگویی درگیرد. او در پایان پیشنهاد کرد تا تأملات خود را بنگارم، شاید مایه خوشحالی نویسنده شود که به کتاب او توجه شده است اما به دلایل چندی انگیزه‌ای برای این کار نداشتم، تا اینکه در گفتگوی با نویسنده محترم، اشتیاق ایشان موجب نگارش یادداشت حاضر شد. این جستار یک نقد مدون نیست فقط تاملی است بر خطوط کلی کتاب.

کنش و واکنش نسبت به علوم اجتماعی مدرن

پس از انقلاب در حوزه سازمانی ایران دو جریان شکل گرفت:

الف) حوزه نظری (تئوریک)

در میان بعضی از دانش آموختگان حوزه علوم اجتماعی و انسانی گرایش شدیدی بر نفی دستاوردهای نظری غرب پدید آمد. بسیاری از آنان به دلیل ناآشنایی با خاستگاه و زمینه‌های ظهور نظریه‌ها در حوزه علوم اجتماعی و همچنین چندوچون فرآیند نظریه‌پردازی به دو رویکرد کلی دست زده‌اند:

۱) عده‌ای استدلال می‌کنند چون جهان غرب بنیادی مادی(!؟) دارد پس کل دستاوردهای فکری آن نیز باید نفی شود لذا به هر متن ترجمه شده‌ای، آیه‌ای و حدیثی چسباندند و به پشت هر چیزی یک صفت اسلامی افزوده و می‌افزایند تا آن را تطهیر کنند. جالب است که نام آن را تحول در علوم انسانی نیز می‌گذارند.

۲) گروه دیگر پس از ناکامی‌های بسیار در برگزاری انواع همایش‌ها و نوشتن انواع کتاب‌های ناموفق به نام مدیریت اسلامی، برای تقابل با علم غربی(!؟) به راه دیگری رفتند، آنان همان مطالب و اصطلاحات معمول در کتابهای فرنگیان را نامگذاری‌های جدید کردند و به گمان خود که آنها را نقد کرده و توسعه می‌دهند.

(ب) حوزه عملی

از ابتدای انقلاب، ادعایی به نام منصب‌نخواهی یا مقام‌گریزی در میان دولتمردان در فضای اجرائی کشور مطرح شد. در این رویکرد، تلاش برای رشد سازمانی و به دست آوردن هرگونه جایگاه و قدرت به عنوان یک ضد ارزش مطرح گردید، لذا هر که به هر پستی و مقامی که می‌رسید و می‌رسد سعی می‌نماید صدای خود را محزون کرده و با اظهار تواضع و شکستگی ادعا کند که: بله هرگز طالب چنین مقامی نبوده است، بلکه کسانی که صاحب جایگاه بالاتر بوده به او تکلیف کرده‌اند، آن هم تکلیفی از نوع دینی و شرعی‌اش نه تکلیفی ملی و میهنی. متأسفانه این رویکرد ناپسند همچنان جاری است. شگفت آن که در طول این سالها خیلی را دیدیم با انواع تظاهرات، مقدس‌مآبی‌ها و با این و آن رابطه برقرار کردن‌ها، وعده و وعید دادن‌ها و کارهای غیراخلاقی در حذف حریف، به جاهائی رسیدند و بار خود و بستند و رفتند و در نهایت مدعی شدند که آنچه کردند به آنان تکلیف شرعی شده و ابلاغ اداری‌شان نیز از جنس عقود آسمانی است. در سه دهه اخیر این نوع ادعاها داشت در مواضعی، کم‌رنگتر می‌شد و مردم داشتند چند و چون کار دولتیان را از ادعاهای دینی جدا می‌کردند که دوباره کسانی در چند سال اخیر تنور آن را گرم کردند.

حکمرانی خوب در غرب یا حکمرانی متعالی در اسلام؟

چندی است بعد مطرح شدن تفکیک اصطلاح حکمرانی از مدیریت، صفت های متعالی، اسلامی و علوی به جای خوب بعد از کلمه حکمرانی نیز متداول شده است. عده ای بر این نکته بر پای می فشارند که در حکمرانی متعالی، حکم از آن خداست و می کوشند تا با آوردن آیات و نهج البلاغه و نامه مالک اشتر... موضوع را حل کنند. این گروه آنگاه که به این پرسش می رسند:

خدا چگونه در روزگاری که وحی قطع شده حکمش را برای احقاق حقوق مردم اعلام می دارد؟ آنان برای نیفتادن در دام شعار خوارچ به ناچار برای تحقق حکمرانی متعالی خود به سازوکارها و فرآیندهای نظام دمکراتیک در ساختار حکمرانی غربی متوسل می شوند. (که شرح آن خارج از حوصله این مقاله است).

مرگ آگاهی، سازوکاری برای حکمرانی متعالی؟

قبل از تامل در ادعای اصلی کتاب بهتر در اصطلاح مرگ آگاهی کندوکاوی کنیم.

احمد فرید بر سازنده اصطلاح مرگ آگاهی در زبان فارسی

اصطلاح مرگ آگاهی در زبان فارسی بر ساخته مرحوم احمد فرید است که خود را همسخن با مارتین هایدگر فیلسوف آلمانی می دانست. او می گوید:

از بین رفتن شدت و ضراء امروزی، دردمندی لازم دارد.

درد فراق " مقتضی " خود آگاهی " و بالاتر از این، از برای سیر از

خود آگاهی به دل آگاهی، " مرگ آگاهی " و " ترس آگاهی " است.^۱

هر چند به نظر می رسد تعییر مرگ/اندیشی مولانا از مرگ آگاهی رساتر باشد. آنجا که در دفتر سوم کافران در برابر انبیا گفتند:

طوطی نقل شکر بودیم ما

مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

هر کجا افسانه غم گستریست

^۱ سخنرانی سید احمد فرید، نسبت دیانت حقیقی اسلام با فلسفه و علم در سال ۱۳۵۹

هر کجا آوازه مستنکریست
هر کجا اندر جهان فال بدست
هر کجا مسخی نکالی ماخذست
در مثال قصه و فال شماست
در غم‌انگیزی شما را مشتهاست

خاستگاه مفهوم مرگ‌آگاهی در فلسفه

مارتین هایدگر مفهوم مرگ را به‌عنوان یک تجربه وجودی (Existential) درک می‌کند. او به جای دیدگاه سنتی فلسفی که مرگ را به‌عنوان پایان حیات فیزیکی می‌نگرد، آن را به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های وجود انسان بررسی می‌کند. مرگ برای هایدگر چیزی نیست که در آینده رخ می‌دهد، بلکه وضعیتی است که همواره در تمام طول زندگی انسان حضور دارد و به‌نوعی آگاهی انسان از وجودش را شکل می‌دهد. از دید هایدگر، آگاهی به مرگ (مرگ‌آگاهی) به انسان کمک می‌کند تا به زندگی‌اش معنا و هدف بدهد. او بیان می‌کند که مواجهه با مرگ باعث می‌شود انسان به اصالت وجودی (Authenticity) برسد. در واقع با درک این که زندگی محدود و فناپذیر است، انسان می‌تواند زندگی‌ای اصیل‌تر و واقعی‌تر را انتخاب کند و از بی‌هدفی و روزمرگی فرار کند. همچنین هایدگر مفهومی به نام وجود-به-سوی-مرگ (Sein-zum-Tode) را مطرح می‌کند که به آگاهی دائم از مرگ اشاره دارد که نشان‌دهنده مواجهه دائم دازاین (Dasein) با امکان مرگ است. این مفهوم به این معناست که دازاین همیشه با این حقیقت که مرگ اجتناب‌ناپذیر است، روبرو است و این آگاهی می‌تواند به زندگی اصیل منجر شود. این آگاهی می‌تواند منجر به نوعی اضطراب (Angst) وجودی شود که می‌تواند انگیزه‌ای برای زندگی معنادارتر باشد. هایدگر بر این باور است که تنها از طریق پذیرش مرگ و روبرو شدن با آن می‌توان به زندگی‌ای اصیل و کامل دست یافت. البته این نگرش مرگ‌آگاهی می‌تواند در بسیاری از افراد به پوچگرایی و خوش‌باشی نیز بینجامد. دیدگاه‌های هایدگر تأثیر زیادی بر فلسفه وجودگرایانه و همچنین بر روانشناسی و ادبیات قرن بیستم داشته‌اند، و همچنان موضوع بحث‌های فلسفی و علمی در حوزه‌های مختلف هستند.^۲

^۲ برای نمونه مرگ‌آگاهی (Awareness-Dying) نام کتابی است که در سال ۱۹۶۵ توسط بارنی گلیسر و آنسلم استراوس نوشته و منتشر گردید. این کتاب اولین نتیجه و کاربرد روش تحقیق کیفی نظریه داده بنیاد است بسیاری از پژوهشگران از نویسندگان تفصیل روش تحقیق فوق را خواستار شدند و نویسندگان در پاسخ به آنها کتاب کشف نظریه داده بنیاد را منتشر نمودند.

ساختار کتاب

جناب آقای دکتر پورعزت در کتاب خود، موضوع مرگ/آگاهی را وارد فرآیند خطمشی گذاری کرده اند و کوشیده اند تا نشان دهند مرگ/آگاهی در هر مرحله ای از فرآیند خطمشی گذاری چه تاثیر و کارکردی دارد.

کتاب از مقدمه و سه بخش زیر تشکیل شده است:

بخش اول: مبانی بحث: در اندیشه جامعه. بخش دوم: تحقق حکمرانی متعالی، از طریق فراگرد خطمشی گذاری عمومی. بخش سوم: هدف از حکمرانی متعالی: تحقق شهر عدل. بخش‌ها دربرگیرنده دوازده فصل هستند که در ۲۶۶ صفحه شده و توسط انتشارات سمت در سال ۱۴۰۳ انتشار یافته است.

رویکرد این جستار

نگارنده در این جستار قصد ندارد تا این کتاب را نقد ساختاری کند و امکان پذیری موضوع مدیریت اسلامی را نقد کند و به این سؤال بنیادین درپیچد که: **آیا انتظاری که از دین بعد از انقلاب مطرح شده، خود دین ادعا کرده است؟ یعنی از متن قرآن و روایات اصیل بر می آید که چنین انتظاراتی را برای اداره امور جامعه باید از دین داشت یا این فقط یک برداشت فقیهانه است؟**

صاحب این قلم (کیبورد) در پی آن است تا بر ادعای اصلی نگارنده که همانا طرح ایده **مرگ آگاهی** به عنوان جبران کننده شکست حکمرانی ما است درنگی کوتاه نماید و فقط به چند نکته کلی اشاره کند. (در این مسیر شناخت شخصی از نویسنده وارد موضوع نشده و تنها بر ادعای کتاب متمرکز می شود.)

هدف اصلی کتاب

نویسنده محترم در مقدمه خود هدف از نگارش کتاب به آشکاری بیان نکرده، اما در ص ۴ آورده است که:

«... چهاردهه از انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران سپری شده است، در حالی که ما هنوز نتوانسته ایم به خواسته های مردم دست یابیم و جامعه ای در شأن مردم بزرگوار ایران طراحی کنیم.» پس به عنوان راه حل به قول خودش ادعا کرده است: «راه حل به قول خودش ادعا کرده است: «راه نجات، بازاندیشی و بازپردازی مبانی اعتقادی، براساس بازگشت صادقانه و با اخلاص به محضر قرآن حکیم و سنت چهارده معصوم علیهم السلام است، گنجینه های شگرف از دستورات عملی کارآمد مؤثر اگر در جای خود به کار گرفته شوند، درمانگر بسیاری از بیمارهای عصر حاضر خواهند بود، گنجینه ای که به دور از تعصبات ایدئولوژیک و صرفاً در پرتو کاربست عقلایی اخلاق دانش و حکمت، جلوه می نماید.»

چند پرسش چالشی از استاد

پرسش های بسیاری را می توان درباره آنچه جناب دکتر پورعزت نوشته اند پیش آورد، مانند:

۱- منظور از این ما چه کسانی هستند؟ آیا نویسنده خود را از مجموعه کارگزاران نظام فعلی می داند؟ اگر خیر چرا مسئولیت این شکست را به عهده گرفته است؟

۲- نشانه های این که ما (!؟) نتوانسته ایم به خواسته های مردم دست یابیم، چیست؟ شأن مردم بزرگوار ایران چیست و این شان بر چه نشانه هایی متمرکز است؟

۳- چگونه می توان از نظر علمی اثبات کرد راه نجات آن چیزی است که ایشان ادعا کرده اند، یعنی بازاندیشی و بازپردازی مبانی اعتقادی. نسبت این بازاندیشی با مرگ آگاهی چیست؟

۴- این بازگشت صادقانه و با اخلاص به محضر قرآن که ایشان می گویند چه نشانه هایی دارد؟ چرا تاکنون این بازگشت صادقانه رخ نداده است؟ مدعیان دروغین ادعای اسلام داشته اند یا ساختارها و روابط بین المللی اجازه نداده است؟ یا تفسیر محدودی که از دین در چارچوب فقه بوده چنین اجازه ای نداده است؟

۵- این همه دانشکده، موسسه و مرکز که مدعی تئوری پردازی در حوزه مدیریت اسلامی هستند چرا تاکنون این گنجینه‌های شگرف از دستورات عمل‌های کارآ و مؤثر را شناسایی نکرده‌اند و مجریان از هزار فیلتر رد شده، چرا آنها را به جای خود به کار نگرفته‌اند؟ این جای آنها کجا است، این همه روحانیون نماینده حکومت که در دستگاه‌های اجرایی حضور دارند چرا این جا را نشان نداده‌اند؟

افزون بر این پرسش‌ها براساس آنچه گفته شد گویی جناب استاد از نظر منطقی به این نتیجه رسیده‌اند مجریان ایرانی نبوده و نیستند که آن دستورات عمل‌های شگرف را به کار نگرفته و نمی‌گیرند تا کاری در شان ملت ایران بکنند، لذا به این نتیجه رسیده‌اند که کتاب حاضر را بنویسند. بر این پایه باید پرسید جناب استاد:

الف) آن حکمرانی خوب فرنگی - که در ایران مسما به متعالی‌اش کرده‌اند - با سازوکار مرگ‌آگاهی به اینجا رسیده است؟

ب) چگونه است در جامعه ما که هر روز در آن انواع روش‌های برگزاری مراسم عزا ابداع می‌شود و مرگ‌سرایان گوناگون به ظهور می‌آیند، این غفلت از مرگ برای مجریان و خط مشی گذران رخ داده‌است؟ آن هم مجریان سیاه‌پوشی که در ردیف اول مراسم عزا با پیراهن‌های سیاه ایستاده‌اند و از جیب بیت‌المل هم در این زمینه ها خرج می‌کنند؟

ج) استاد نفرموده‌اند برای مرگ‌آگاهی موردنظر ایشان باید چه کارهایی کرد که اکنون نمی‌شود؟ خط مشی گذران را باید گزینش ویژه کرد و مدام آنان را به قبرستان برد...؟

د) این ایراد روانشناسی نوین را که مرگ اندیشی مایه کاهش شور زندگی و افسردگی می‌شود چگونه رد می‌کنند؟ و این شعار مبنایی را رقیب ایده ایشان است چگونه ابطال می‌کنند که :
تا من هستم مرگ نیست و مرگ هم که آمد دیگر من نیستم.

چند تامل کلی در باره کتاب

۱) نویسنده محترم در هیچ جای کتاب اشاره نکرده‌اند که این اصطلاح مرگ‌آگاهی را چه کسی برای چه اصطلاحی بر ساخته است. همین امر مایه آن شده است تا در برقراری پیوند موضوع

موردنظرش خطمشی‌گذاری در طول کتاب ناموفق باشند و نتوانند از توصیه‌های شعار گونه فراتر بروند.

۲) مرگ‌آگاهی از دید ایشان چه تعریفی دارد؟ مرگ‌آگاهی یک فرد دین ناباور با باورمند چه تفاوت‌هایی دارد و خطمشی‌گذاری این دو چه تفاوت‌هایی دارد و آنچه ایشان ادعا کرده اند اگر یک خداناباور یا خداناباوران خطمشی‌گذاری کند رخ نمی‌دهد؟

۳) ایشان با آگاهی به اینکه اصطلاح حکمرانی و مدیریت اسلامی در میان اهل علم حوزه سازمان، اصطلاحی نخ‌نما شده است در دنباله حکمرانی صفت *متعالی* را آورده‌اند تا پیشاپیش از ایجاد احساس تکراری بودن بگریزند، اما به این موضوع نیندیشیده‌اند در کتابی که آکنده از آیه قران و نهج‌البلاغه است متعالی آیا می‌تواند معنایی غیراسلامی داشته باشد؟

۴) در پایان هر فصل کارگاه‌هایی پیشنهاد کرده‌اند که در آن پرسش‌های مطرح شده‌اند، بسیاری از این پرسش‌ها، هیچ ربطی به موضوع مورد ادعای ایشان ندارد.

۵) جملات کتاب در بسیاری موارد گنگ بوده، و نقل‌قول‌هایی در آنها آمده است که پیوند خاصی با موضوع کتاب ندارد که بررسی آنها در حوصله این کتاب نیست.

امید

امید است جناب استاد دکتر پورعزت، با توجه به اینکه این کتاب را **وصیت‌نامه** خود اعلام داشته اند به آنچه در این نوشتار آمده است به شیوه گفتاری یا نوشتاری توجه کرده و برای آگاهی ذهن دانشجویان، اطلاعات لازم را برای رفع ابهامات در فضای عمومی ارائه نمایند.